

نگاهی به موضوع سیادت شیخ صفی‌الدین اردبیلی

کهاصغر حیدری* / ناصر باقری بیدهندی**

چکیده

موضوع سیادت شیخ صفی‌الدین اردبیلی، جد اعلای پشاهان صفوی، در مطالعه و بررسی حکومت صفوی بسیار مهم است. آیا شیخ صفی سید بود و ادعای سیادت فرزندان و فرزندزادگان وی، به ویژه زمانی که اسماعیل یکم حکومت و پادشاهی ایران را به دست گرفت و با دو قدرت اهل تسنن در غرب ایران (امپراتوری عثمانی) و در شرق ایران (دولت ازبکان) شروع شد و سران آن دو دولت بارها به سیادت صفویان تاختند، راست و واقعی است یا این نیز سیاسی کاری بوده و برای به دست آوردن حمایت ایرانیان شیعی در برابر تهاجم دو دولت سنی مذهب صورت گرفته است؟ این مقاله می‌کوشد پاسخی بر پایه تحقیق علمی - تاریخی مبتنی بر اسناد و یافته‌های گذشته‌نگاری تقدیم دارد. کلیدواژه‌ها: شیخ صفی‌الدین، امام موسی کاظم علیه السلام، صفویان، سیادت و شاه اسماعیل.

مقدمه

شیخ صفی‌الدین اردبیلی (۶۵۰-۷۳۵ق، مدفون در اردبیل جدّ بزرگ پادشاهان صفوی) یکی از مشایخ صوفیه در زمان ایلخانان مغول بود که نسبش به سیدابوالقاسم حمزّه‌بن موسی کاظم علیه السلام می‌رسد.^۱ حمدالله مستوفی قزوینی (م ۷۵۰ق) که دوران حیات شیخ صفی را دریافته، شیخ را مردی صاحب وقت و دارای قبولی عظیم معرفی کرده که به برکت آنکه مغول را با او ارادتی تمام است، بسیاری از آن قوم را از ایذا [اذیت و آزار] به مردم رسانیدن، باز می‌دارد.^۲ پادشاهانی، چون غازان خان مغول، سلطان ابوسعید ایلخان و همسرش بغداد خاتون، امیرحسین و پسرش امیرحسن جلایری و وزیر بزرگ خواجه رشیدالدین فضل‌الله همدانی و سایر درباریان متنفذ، از ارادتمندان شیخ صفی بوده، به حضور وی می‌رسیدند.^۳

وزیر بزرگ غازان خان مغول، رشیدالدین فضل‌الله همدانی به دعاها و شفاعات شیخ صفی‌الدین توجه خاصی داشت. وی در مکتوبی خطاب به شیخ صفی‌الدین، او را «طوطی شکرستان براعت، بلبل بوستان فصاحت، سالک مسالک تحقیق، مالک ممالک توفیق، بانی مبانی ایوان جلال، کاشف اسرار قرآن، خلاصه نوع انسان، قطب فلک ولایت، مهر سپهر هدایت، حامی بیضه دین و حارس ملک یقین» خوانده است.^۴

مورخان، شیخ صفی را صاحب اوصافی، چون زهد، تقوا، شجاعت، مال‌اندوز، مجاهد و متکی به نفس دانسته‌اند.^۵ وی مسافرت‌های زیادی به نواحی و شهرهایی، چون گیلان، کردستان، ارومیه، حجاز (برای حج)، ارمن (ارمنستان)، شیراز، تبریز، زنجان و... داشت.^۶ هر موقع به شهر تبریز می‌رفت با استقبال مردم روبه‌رو می‌شد و در خانقاه رشیدیه، واقع در ربع رشیدی که خواجه رشیدالدین فضل‌الله همدانی ساخته بود، به سر می‌برد و در آنجا برای مردم و علمایی که جمع می‌شدند، سخن می‌گفت.^۷ شیخ نزدیک دو هزار خلیفه بزرگ و کوچک داشت که مردم را توبه می‌دادند.^۸ به گفته مولانا عبدالملک پرنیقی، مریدانی که از راه پرنیق (از ولایت اردبیل است) به خدمت حضرت شیخ می‌رفتند در سه ماه سیزده هزار نفر بودند.^۹ آیا احترام و عزت شیخ در ۳۵ سال مریدی و شاگردی شیخ زاهد گیلانی و ۳۵ سال ارشاد و تربیت عرفا و رهبری طریقت صوفیانه فقط در تصوف وی نهفته بود یا شهرت سیادت او نیز در ایجاد و افزایش عزت و احترام که حتی بعد از وفاتش نیز از آن

کاسته نشد، دخالت داشت؟ در این نوشتار، مسئله سیادت شیخ صفی‌الدین و به تبع او فرزندان و فرزندزادگان پادشاهش (پادشاهان صفوی) بر پایه اسناد و یافته‌های گذشته‌نگاری بررسی می‌شود.

بررسی نوشته‌های کتاب عمدة الطالب فی انساب آل ابی طالب

یکی از دلایلی که مخالفان سیادت شیخ صفی‌الدین اردبیلی، به‌ویژه احمد کسروی، ذکر می‌کنند، عدم ذکر نام شیخ صفی در کتاب *عمدة الطالب فی انساب آل ابی طالب* نگاشته سیدجمال‌الدین احمد بن علی بن حسین بن علی بن مهنابن عنبه داوودی حسنی، معروف به ابن عنبه^{۱۱} است که در اوایل قرن نهم هجری در زمینه معرفی فرزندان ابی‌طالب، به ویژه آل علی^ع نوشته شده است. ابن‌عنبه در کتاب *عمدة الطالب طی* ۳۸ صفحه به معرفی فرزندان و اعقاب امام موسی کاظم^ع پرداخته است.^{۱۱} وی می‌نویسد:

امام موسی کاظم^ع ۶۰ فرزند داشت که ۳۷ دختر^{۱۲} و ۲۳ پسر بودند. پنج تن از پسرانش عقب [نسل] نداشتند که عبارت بودند از: عبدالرحمن، عقیل، قاسم، یحیی و داوود؛ سه تن از پسران امام فقط دختر داشتند: سلیمان، فضل و احمد؛ ده تن از پسران امام به یقین عقب داشتند: علی [امام رضا^ع]، ابراهیم اصغر، عباس، اسماعیل، محمد، اسحاق، حمزه، عبدالله، عبیدالله و جعفر.^{۱۳}

وی سپس به معرفی فرزندان و فرزندزادگان امام می‌پردازد. توالی معرفی مذکور چنین است: علی‌الرضا^ع، ابراهیم، حسین، محمد، جعفر، زید، عبدالله، عبیدالله، حمزه، عباس، هارون و حسن.

طبق نوشته سلسله‌النسب صفویه، نسب شیخ صفی‌الدین بدین قرار به امام موسی کاظم^ع می‌رسد: ابوالفتح اسحاق (شیخ صفی) بن شیخ امین‌الدین جبرئیل بن قطب‌الدین بن صالح بن محمد حافظ بن عوض بن فیروز شاه زرین کلاه بن محمد بن شرفشاه بن محمد بن حسن بن سید محمد بن ابراهیم بن سید جعفر بن سید محمد بن سید اسماعیل بن سید محمد بن سید احمد اعرابی بن سید قاسم بن سید ابوالقاسم حمزه بن موسی کاظم^ع.^{۱۴} پس شیخ صفی از فرزندزادگان حمزه پسر امام کاظم^ع است و با بیست واسطه به امام می‌رسد.

کسروی بعد از اشاره به اینکه اسم شیخ صفی در کتاب ابن‌عنبه نیامده است، می‌نویسد: «وی نامی از خاندان صفوی در کتاب خود نمی‌برد با آنکه همه خانواده‌های بنام را از نژاد حمزه، پسر موسی [کاظم^ع] برشمرده است.»^{۱۵}

تلاش کسروی در این فراز، القای این شبهه است که ابن‌عنبه به صورت مفصل و دقیق همه خانواده‌های بنام از نژاد حمزه، پسر امام موسی کاظم علیه السلام را معرفی کرده و چون نامی از شیخ صفی و فرزندان او نبرده پس شیخ سید نبوده است! اما دقت در متن نوشته ابن‌عنبه مدعای کسروی را ثابت نمی‌کند. همه نوشته ابن‌عنبه در مورد حمزه و فرزندان او چنین است:

حمزه، پسر امام موسی کاظم علیه السلام دارای کنیه ابوالقاسم و کوفی بود. اعقاب او در بلاد عجم [ایران] از دو پسرش قاسم و حمزه بسیار هستند. علی ابن حمزه از فرزندان اوست که در شیراز بیرون دروازه اصطخر مدفون است. اما حمزه ابن حمزه، پسر امام کاظم علیه السلام که مادرش ام‌ولد بود، به خراسان رفت و اعقاب کمی داشت که برخی در بلخ می‌زیستند و اعقاب او از فرزندش علی ابن حمزه ابن حمزه ابن موسی کاظم علیه السلام هستند و از آنها سیدعلی بن حمزه بن حمزه بن علی بن حمزه بن علی بن حمزه بن امام موسی کاظم علیه السلام است.

اما قاسم، پسر حمزه، معروف به اعرابی و مادرش ام‌ولد بود و برای او فرزندان است که عبارت‌اند از: محمد، علی و احمد. ابوجعفر محمد بن موسی بن محمد بن قاسم بن حمزه بن موسی کاظم علیه السلام، خادم ملوک آل‌ساسان [سامان، سامانیان، اشتباه رونویسی یا چاپی است] بود و نامه‌ها و مطالب آنها و وزیرانشان را می‌نوشت و شاعر نیز بود. همچنین از آنهاست احمد المجدور [مجدور: سزاوار، لایق] ابن محمد بن قاسم بن حمزه بن امام موسی کاظم علیه السلام که برایش فرزندان است از جمله اسماعیل و محمد المجدور که نقبا^{۱۶} و سادات طوس از فرزندان او بودند و از آنها ابوجعفر محمد بن موسی بن احمد المجدور نقیب طیس است.

از فرزندان محمد بن قاسم بن حمزه بن کاظم علیه السلام، احمد بن زید، ملقب به سیاه، پسر جعفر بن عباس بن محمد بن قاسم بن حمزه بن کاظم علیه السلام مقیم بغداد بود و فرزندان برای او متولد شد. همچنین از فرزندان اوست صدرالدین حمزه (امامزاده سید حمزه، مدفن وی در تبریز است) دفتردار سلطان اولجایتو [ایلخان مغول] که همان حمزه بن حسن بن محمد بن حمزه علی بن محمد بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن حسین بن محمد بن عبدالله بن محمد مذکور است.^{۱۷} ابن‌عنبه سپس به معرفی سایر پسران امام موسی کاظم علیه السلام می‌پردازد.^{۱۸} همان‌گونه که ملاحظه می‌شود اطلاعات ارائه شده توسط ابن‌عنبه کوتاه است، بخصوص راجع به فرزندان احمد بن قاسم بن حمزه، پسر امام موسی کاظم علیه السلام چیزی گفته نشده است.

نسب شیخ صفی‌الدین هم به همین احمد و از طریق او به امام موسی کاظم علیه السلام می‌رسد. سکوت ابن‌عنه راجع به فرزندان و فرزند زادگان احمد هرگز نمی‌تواند مؤید نبود فرزندان برای او تا شیخ صفی باشد. ابن‌عنه نیز مدعی نشده که احمد بلاعقب بوده است! از طرف دیگر، ابن‌عنه گاه اعقاب امام را در مورد سیدعلی بن حمزه بن حمزه بن علی... تا هشت نسل و در مورد سیدحمزه (دفتردار سلطان اولجایتو) تا شانزده نسل می‌شمارد و این طولانی‌ترین انسابی است که در مورد فرزندان امام موسی کاظم علیه السلام در کتاب *عمدة الطالب* آمده است. شایان دقت است که نسب شیخ صفی با بیست واسطه به امام می‌رسد؛ یعنی اگر ابن‌عنه می‌توانست تا شانزده نسل امام را معرفی کند، اولاً: این امر شامل همه فرزندان و فرزندزادگان امام نمی‌شد، ثانیاً: این شمارش بیشتر از شانزده نسل را دربر نمی‌گرفت. بنابراین، سکوت ابن‌عنه در مورد فرزندان احمد ابن قاسم بن حمزه به هیچ وجه دلیل موجهی برای انکار سیادت شیخ صفی‌الدین نیست. مگر یک نفر در دنیای متعصب آن زمان که بسیاری از فرزندان ائمه شیعه برای در امان ماندن از تعقیب‌های حکام ظالم و خون‌ریز مدعی پیروی از مذهب تسنن، مجبور به مهاجرت به اقصی نقاط ممالک اسلامی، حتی بلخ، دورترین نقطه دنیای اسلام می‌شدند، تا چه اندازه توان و امکان کسب اطلاعات و اخبار انساب را داشت؟! و

انبوه امامزادگان مدفون در جای جای ایران که برخی از آنها شهید شده‌اند، حاکی از نبود امنیت جانی برای آن بزرگواران است. حاکمان جور، همچون منصور عباسی، آل‌علی علیهم السلام را به عنوان شکار تعقیب می‌کردند و بعد از دستگیری و شهادت، سرشان را بریده، به دیوار می‌زدند و نوشته‌هایی را که در آنها نسبشان تا به علی علیه السلام ثبت شده بود، به گوش‌هایشان می‌آویختند. منصور موزه‌ای از این سرها ترتیب داد و برای جانشینش به ارث گذاشت!^{۱۹}

با این تعقیب و گریزها و شهادت‌ها، آیا همه فرزندان ائمه خود را معرفی یا سیادتشان را اعلام می‌کردند؟ علاوه بر امامزاده‌ها، شیعیان نیز آن‌قدر در فشار بودند که مجبور به تقیه شده، خود را شافعی معرفی می‌کردند.

بررسی رابطه لقب شیخ با سیادت

از مستندات اصلی مخالفان سیادت شیخ صفی‌الدین اردبیلی - باز به تبعیت از کسروی - عدم اشتها شیخ صفی به لقب سید است. کسروی در این مورد می‌نویسد:

شیخ صفی را چه در زمان خود و چه پس از آن، چه در زبان‌ها و چه در نوشته‌ها جز با لقب شیخ نخوانده‌اند. لقب سید برای شیخ و پسرش صدرالدین دیده نشده است. این دلیلی است که شیخ و چند تن از جانشینانش در زمان خودشان به سیدی شناخته نمی‌بودند، زیرا هنوز پیش از زمان شیخ، این شیوه در ایران می‌بود که سیدان را چه از صوفیان و چه از دیگران، جز با لقب سید یا امیر یا شاه نخوانند.^{۲۰}

متأسفانه کسروی همه جا در پی دلایل نفی سیادت شیخ صفی و فرزندانش رفته و اصرار ورزیده تا نسب‌نامه این خاندان را مجعول نشان دهد. شاید اگر اندیشه‌ای غیر از این داشت، در اثبات سیادت خاندان شیخ صفی اثری قوی‌تر باقی می‌گذاشت و با دلایلی بیشتر، سیادت آنان را ثابت می‌کرد. به هر حال، در این در فراز نیز کسروی بی‌اطلاعی خود را از تاریخ نشان داده است. اصل ادعای وی این است که چون شیخ، سید خوانده نشده، پس سید نبوده است! این ادعای کسروی با چهار دلیل اساسی رد می‌شود:

الف. در نسب‌نامه شیخ صفی‌الدین، دو نام با لقب «شاه» دیده می‌شوند: فیروز شاه جدّ ششم و شرفشاه جدّ هشتم. «شاه لقب عامی بود که درویشان و صوفیان به مراد، مرشد، شیخ و پیرشان که نسبت به سیادت می‌رسانیدند، می‌دادند. از این لقب، بی‌شک، معنی سروری، برتری و ممتاز بودن نیز استفاده می‌شد، مانند شاه نعمت‌الله ولی و شاه قاسم انوار»^{۲۱} خود کسروی نیز معتقد است که: «قبل از شیخ صفی، سادات صوفی و غیرصوفی را با القابی چون، سید، امیر و شاه می‌خواندند»^{۲۲} حال، آیا فیروزشاه و شرفشاه از اجداد شیخ صفی علاوه بر اشتها به سیادت، پیر و مرشد صوفی نیز نبودند؟

ب. در کتاب *عمدة الطالب* در شرح حال فرزندان امام علی علیه السلام نام‌های متعددی از بزرگان و معاریف وجود دارد که در عین سیادت به لقب شیخ (و نه سید) معروف بودند. اسامی تعدادی از این بزرگواران چنین است:

شیخ ابوالحسن علی بن محمد عمری، معروف به شیخ عمری؛^{۲۳} شیخ نقیب تاج‌الدین محمد بن معیه حسنی؛^{۲۴} شیخ شمس‌الدین فخار بن معد بن فخار موسوی، نسابه و فقیه بزرگ متوفای ۴۳۰ق؛^{۲۵} نسابه شیخ جلال‌الدین عبدالحمید بن شیخ شمس‌الدین بن فخار بن معد بن

فخار موسوی^{۲۶} (فرزند شخصیت قبل)؛ شیخ علم‌الدین مرتضی‌علی‌بن‌شیخ جلال‌الدین عبدالحمیدبن...^{۲۷} (فرزند شخصیت قبل)؛ شیخ ابواحمدبن محمدبن ابراهیم‌بن احمد اکبربن ابی‌سبحه‌بن ابراهیم اصغربن کاظم^{۲۸}؛ شیخ جلیل احمد رفاعی، فقیه شافعی [این بار نیز شافعی!] [متوفای ۵۷۸ق که از بزرگان مشایخ طریقت و از ارباب کرامات بوده و بعضی نسابه‌ها وی را سید شناخته‌اند؛^{۲۹} شیخ عبدالحمیدبن تقی‌بن اسامه حسینی؛^{۳۰} شیخ نسابه و نویسنده جمال‌الدین احمدبن محمدبن مهابن حسن‌بن محمد، صاحب کتاب *وزیرالوزراء*؛^{۳۱} شیخ جلال‌الدین‌بن عبدالحمیدبن تقی؛^{۳۲} شیخ رضی‌الدین حسین‌بن قتاده مدنی حسینی؛^{۳۳} شیخ نسابه رضی‌الدین حسن‌بن قتاده حسینی؛^{۳۴} شیخ فخرالدین‌بن اعرج حسینی؛^{۳۵} شیخ حافظ‌علی‌بن محمدبن زید موسوی^{۳۶} و شیخ نسابه قریش‌بن سبیع‌بن مهنا.^{۳۷}

ج. کاربرد توأم دو لقب شیخ و سید برای جمعی از بزرگان و مشایخ صوفیه، چند قرن قبل از روی کار آمدن صفویان، در نظم فارسی دیده می‌شود. این کاربرد را در دیوان ناصر بخارایی می‌بینیم. وی که شاعری ایرانی و متولد بخارا بود (م ۷۷۳ق) دوره جوانی را در فرارود (ماوراءالنهر) گذراند و از مشایخ آنجا کسب دانش نمود، سپس به سیر و سیاحت پرداخت. در بغداد به دربار سلطان اویس پسر شیخ حسن ایلکانی (حکومت ۷۵۷-۷۷۶ق) راه یافت و مورد توجه آن پادشاه ادب‌دوست قرار گرفت. ناصر پس از مدتی که در بغداد و تبریز به سلطان اویس خدمت کرد، از ملازمت وی دست کشید و به سیر و سلوک پرداخت و در سلک درویشان درآمد. غزل و قصیده را به سبک شعرای عراق می‌سرود. موضوع قصیده‌هایش بیشتر وصف خداوند، رسول اکرم ﷺ و پند و اندرز است.^{۳۸} در دیوان ناصر بخارایی قصیده‌ای دیده می‌شود که ظاهراً بین سال‌های ۷۴۰-۷۷۰ق در تمجید و مدح یکی از بزرگان صوفی که قطب و مرشد ابنای زمان خود بود - و نامش معلوم نیست - سروده شده است. شاعر، وی را شیخ دور (دوره)، قطب روی زمین و مرشد زمان می‌خواند و می‌گوید:

زشیخ دور طلب کن طریق رشد و ثبات که قطب زمین است و مرشد زمن است

سپس با آنکه او را شیخ می‌خواند، به سیادت او نیز تصریح می‌کند و او را «یگانه سید سادات و فخر آل رسول»، «نهاد آل نبی» و از «آل مصطفی» می‌داند و در مدحش چنین می‌سراید:

یگانه سید سادات فخر آل‌رسول که در میان امم مستشار و مؤتمن است به علم و جود و سخاوت به مردی و هنر به روز معرکه نایب مناب بوالحسن است صفای آینه دارد، ولی نمود پوش است کزین لباس به آینه نور مقرر است نمود بر قد او صورت نمود زیبا کز آن بهر سر مویش سیرت حسن است ریاض منقبت آل‌مصطفی چمنی است که صد هزار ثناخوان چومن در آن چمن است زمانه همچو مغیلان گهست غولان را نهال آل‌نبی ارغوان و یاسمن است^{۳۹}

از این بیت‌ها چنین برمی‌آید که اقطاب، مرشدان و پیران طریقتی که سید بودند هم لقب شیخ می‌گرفتند، نه آنکه هر شیخ غیر سید را با عنوان شیخ خطاب کنند. در فرهنگ‌ها و کتاب‌های لغت نیز معانی «شیخ» چنین است: عابد، زاهد، محدث، استاد، کثیرالعلم، پیر، رهبر، صاحب رأی صائب، مرشد، خواجه و...^{۴۰} البته در هیچ مورد، نظر کسروی تأیید نشده تا این قول پذیرفته شده و گفته شود که «شیخ»، یعنی کسی که «سید» نباشد.

د. همچنین در دیوان ناصر بخارایی قصیده‌ای در مدح شیخ صدرالدین - فرزند شیخ صفی‌الدین دیده می‌شود که در آن به سیادت وی تصریح شده است. بخارایی معاصر شیخ صدرالدین بوده و در قصیده یادشده که حدود سال‌های ۷۵۰ق، یعنی یک قرن و نیم پیش از ظهور سلسله صفوی و در روز میلاد پیامبر اکرم ﷺ سروده شده می‌گوید:

می‌رود قافله عمر رفیقا به شتاب روز مولود رسول است خدا را دریاب

شاعر پس از سرودن بیت‌هایی، این چنین به مدح شیخ صدرالدین می‌پردازد:

خلف حضرت او خواجه هفت اقلیم است — آنکه سرحد جهان راست حریمش محراب
خواجه صدرالدین سلطان طریقت که به شرح کشف اسرار حقیقت کند از راه صواب

تا آنجا که از غیاب به خطاب التفات کرده، گوید:

ای کریمی که کف کافیت از خون کرم پیل با پشه همی بخشد و عنقا به ذباب
هادی ملت اسلامی و از دار سلام می‌رسد ذات تو را سلمک الله خطاب
فایض از نور رسول است به سوی امت طبع فیاض تو در گوهر بحر الانساب ۴۱

هرچند بیت اخیر صراحت در سیادت شیخ صدرالدین ندارد اما مؤید این معنای می‌تواند باشد. بنابراین، در اواسط قرن هشتم هجری، شیخ صدرالدین اردبیلی سید و از خاندان

رسول اکرم ﷺ شناخته می‌شد که شاعری چون بخارایی او را بدین‌گونه با احترام و عزت مدح کرده است.

قدیم‌ترین شجره‌نامه سیادت صفویان

سند بسیار محکم سیادت صفویان، نمودارهای شجره‌ای سیادت آنان است که چند دهه پیش از تشکیل حکومت صفوی، در شهر نجف اشرف میان خانواده‌های سادات و دیگر طبقات مردم وجود داشته و مورد پذیرش بوده‌اند. یکی از این نمودارهای شجره‌ای صفویان تحت عنوان «ذکر نسب مشایخ اردویل» که شجره آنان را به امام موسی کاظم علیه السلام می‌رساند، توسط شخصی شیعه‌مذهب به نام علی‌بن قاسم‌بن حمزه‌بن علی‌بن محسن حسین موسوی نجفی که نزدیکی و خویشاوندی با صفویان نداشته، در نسخه‌ای خطی نگاشته شده است. در زمان نگارش این شجره‌نامه، شیخ حیدر (پدر شاه اسماعیل، مؤسس سلسه صفوی) هنوز کودکی ۴-۵ ساله بوده است. این نسخه خطی با شماره ۹،۱۴۰۶ الف در کتابخانه بریتانیا (لندن) نگهداری می‌شود.

دکتر کازوئو موریموتو^{۴۲} این نسخه را بررسی کرده^{۴۳} و نمودار شجره‌ای ذکرشده را طی مقاله‌ای در مجله *Iranian Studies* سال ۴۳، شماره ۴ (سپتامبر ۲۰۱۰) معرفی کرده است.^{۴۴} توضیحات کامل و روشن‌گر ایشان در مورد این نمودار شجره‌ای، چنین است: نسخه فاکسیمیل^{۴۵} نمودار شجره‌ای ذکر نسب مشایخ اردویل (شجره مشایخ اردبیل) بر روی پشت جلد تصویر شماره ۹ نسخه خطی کتابخانه بریتانیا به شماره ۱۴۰۶ آمده است. این نسخه توسط شخصی به نام علی‌بن قاسم‌بن حمزه‌بن علی‌بن محسن‌الحسین‌الموسوی النجفی در عراق (به احتمال زیاد در نجف) تنظیم شده است. الموسوی النجفی که یک شجره‌شناس (نسابه) علاقمند به سیادت بود، منتخبی از یادداشت‌های مختلف در این نسخه را احتمالاً برای استفاده شخصی‌اش یادداشت نموده است. در این مفهوم، نسخه شماره ۱۴۰۶ را می‌توان یک «دفترچه یادداشت» یا یک نوشته شخصی دانست.

تاریخ تدوین نسخه ۱۴۰۶ را می‌توان فقط به طور تقریبی بر اساس نشانه‌های زیر معلوم نمود:

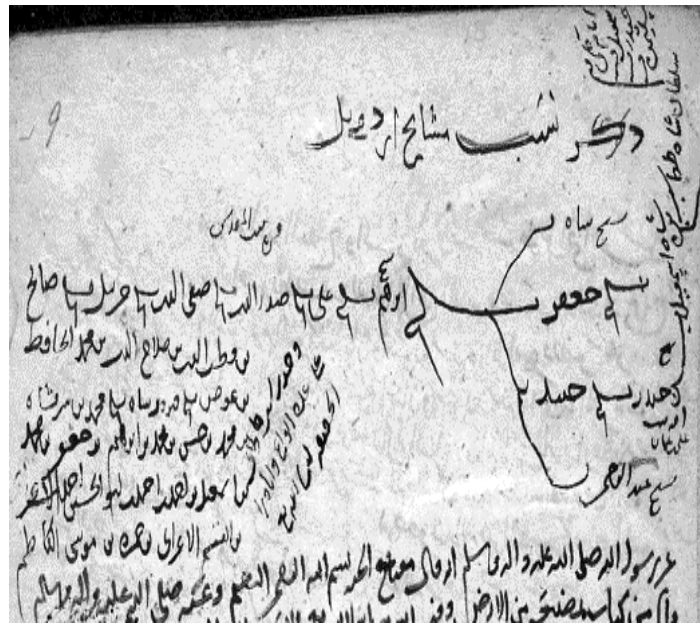
۱. الموسوی النجفی که خود در جای دیگر یک فرد ناشناخته بود، به نظر می‌رسد از اواسط تا نیمه دوم قرن پانزدهم میلادی مطرح شده باشد، زیرا دایی/عموی پدری وی یا به

خاطر دریافت اجازات ما بین ۱۴۱۷/ق/۸۲۰م و ۱۴۵۸/ق/۸۶۲م و یا به خاطر صدور آن مطرح شده بود.

۲. تاریخ‌های ۱۴۶۰/ق/۸۶۵م، ۱۴۶۱/ق/۸۶۶م و ۱۴۶۳/ق/۸۶۸م در نسخه ۱۴۰۶ آمده‌اند، ولی نه به دقت تاریخ‌های تدوین نسخه، بلکه به دقت تاریخ‌های اتفاقات مختلف در زندگی الموسوی النجفی که احتمالاً در طول تدوین نسخه خطی به وقوع پیوسته است. این شجره‌نامه شامل دو بخش به دست خط کاملاً متفاوت دو نفر است. بخش اول، با نام شیخ حیدر به پایان می‌رسد و بخش دوم، شجره تا فرزندان شاه‌طهماسب ادامه می‌یابد. به عبارت دیگر، بخش اول نمودار شجره‌ای بعد از اینکه نام حیدر توسط الموسوی النجفی شناخته شده و قبل از اینکه نام‌های فرزندان او به گوشش بخورد، کشیده شده است. تاریخ‌های فوق‌الذکر (که بین دوره ۱۴۶۵/ق/۸۶۵م و ۱۴۶۳/ق/۸۶۸م قرار می‌گیرد) همان‌طور که در نسخه دستنویس ذکر گردیده است، این سناریو را به طور کامل دنبال می‌کند، زیرا در طول این مدت، حیدر هنوز کودکی بود احتمالاً زیر پنج سال، ولی به عنوان خلف جوان شیخ جنید شناخته شده بود.

پیش‌تر از نام جنید و حیدر، ابن‌جعفر است که بر روی شاخه اصلی شجره قرار گرفته است. این امر بدون شک، موقعیت حکومت صفوی را در حدود دو دهه بعد از فوت شیخ‌ابراهیم در سال ۸۵۱/ق/۱۴۴۷م نشان می‌دهد. بعد از ابراهیم، صفویان به دو حزب رقیب تقسیم شدند: یکی، حزبی بود که توسط جنید و حیدر هدایت می‌شد و با آق‌قویونلوها متحد گشت [جنید با خواهر اوزون‌حسن و حیدر با دختر اوزون‌حسن ازدواج کرده بودند] و حزب دیگر، توسط جعفر، در واقع برادر ابراهیم و نه پسر او، اداره می‌شد که با قراقویونلوها [حکومت ترکمنی قراقویونلو رقیب و دشمن حکومت ترکمنی آق‌قویونلو بود] متحد شد. مهم این است که این جعفر بود که بعد از فوت ابراهیم کنترل مقبره شیخ‌صفی را در اردبیل به دست گرفت و تا جایگزینی‌اش با حیدر توسط اوزون‌حسن در اواخر سال ۸۷۰/ق/ اوایل دهه ۱۴۷۰م آن را به دست داشت. بنابراین، طبیعی به نظر می‌رسد که یک نفر هم‌عصر جعفر او را نه تنها با پسر ابراهیم، بلکه با جانشین اصیل‌تر رهبری حکومت صفوی اشتباه بگیرد.

بار دیگر تاریخ‌های ۱۴۶۰/ق/۸۶۵م تا ۱۴۶۳/ق/۸۶۸م با این ویژگی همخوانی دارد.



منبع: نسخه کتابخانه بریتانیا، ش ۱۴۰۶، ۹ الف.

بنابراین، با احتیاط می‌توان گفت که نسخه شماره ۱۴۰۶ در ربع سوم قرن پانزدهم میلادی حوالی یا کمی بعد از سال‌های ۸۶۵ق/۱۴۶۰-۱م و ۸۶۸ق/۱۴۶۳ که در نسخه آمده، تدوین شده است. نیمه دوم دهه ۸۶۰ق / نیمه اول دهه م ۱۴۶۰ به احتمال زیاد دوره‌ای است که در آن، نسخه تدوین شده است، زیرا تمام تاریخ‌های ذکر شده توسط الموسوی النجفی بین این دو تاریخ قرار می‌گیرد و بنابر این، نمودار شجره‌ای این نسخه، یعنی ذکر نسب مشایخ اردبیل باید همین تاریخ را داشته باشد. نمودار را می‌توان به سه بخش تقسیم کرد: ۱. شجره‌نامه اصلی؛ ۲. توضیح در مورد شجره‌نامه، و ۳. آن بخشی از شجره‌نامه که به خط دیگری بعداً اضافه شده است.

۱. شجره‌نامه اصلی: این شجره‌نامه به دو شاخه تقسیم می‌شود: یکی، منتهی به حیدر فرزند جنید؛ یعنی شیخ حیدر و دیگری، فضایی خالی برای فرزند جعفر که هیچ‌گاه پر نشده است. ذیل نام حیدر ذکری از مادر وی شده است: «امه بنت علی بن عثمان»؛ یعنی «مادرش دختر علی بن عثمان بود». شجره تک‌خطی تا ابراهیم (از آنجا به بعد شاخه می‌گیرد) به این صورت است: شیخ ابراهیم بن علی بن صدرالدین قبر او در بیت المقدس

است). بن صفی‌الدین بن جبرائیل بن صالح بن قطب‌الدین بن صلاح‌الدین بن محمد الحافظ بن عوض بن فیروزشاه بن محمد بن شرف‌شاه بن محمد بن حسن بن محمد بن ابراهیم بن جعفر بن محمد بن اسماعیل بن احمد بن احمد بن ابوالحسن احمد الاعرابی بن القاسم الاعرابی بن حمزه بن موسی کاظم.

۲. توضیح در مورد شجره‌نامه: این شجره در سه خط مورب زیر نام صدرالدین نوشته شده است. متن شجره‌نامه کاملاً خوانا نیست، اما کلمات «وجدت نسب هؤلائی علی عدة انواع و» یعنی «من شجره آنان را در انواع مختلف پیدا کردم و [یا «اما»، بسته به عبارت بعدی] در آغاز و سپس بعد از دو یا سه کلمه «الحقیقه»، یعنی «حقیقت» و بالأخره بعد از یک کلمه یا بیشتر، «الله تعالی»، یعنی «خدای متعال» واضح هستند.

۳. آن بخش از شجره‌نامه که بعداً و با دست خط جدیدی به آن اضافه شده، نام‌های شیخ‌شاه و شیخ‌عبدالرحمن است که به عنوان فرزندان شیخ ابراهیم ذکر گردیده‌اند. و همچنین اسامی شاه اسماعیل و اخلافش بعداً به طور واضح و دست خط متفاوتی به شجره اضافه شده است. طهماسب تنها فرزند اسماعیل بود که از او ذکر شده است، اما خط شجره‌ای که از سمت راست کلمه «بن» جدا شده و سپس به سمت بالا رفته، اسامی فرزندان شاه طهماسب را قید کرده که عبارت‌اند از: امام قلی، اسماعیل، حیدر و سلیمان.

ویژگی مبرهن این نمودار شجره‌ای این است که گردش شجره‌ای واقعی برای صفویان را که به امام موسی کاظم علیه السلام در ربع سوم قرن پانزدهم میلادی بازمی‌گردد، نشان می‌دهد. این امر که این شجره در عراق (و به احتمال قوی در نجف) دور از اردبیل تدوین شده است، نشان می‌دهد که استفاده از این شجره در آن زمان مرسوم بوده است.^{۴۶} ضمناً توضیح موجود در مورد نمودار اصلی [یعنی عبارات: من شجره آنان را در انواع مختلف پیدا کردم] نشان می‌دهد که نه یکی، بلکه چندین شجره متفاوت صفوی در گردش بوده‌اند اگرچه ما نمی‌دانیم دیگر شجره‌ها علوی بوده‌اند یا موسوی. شجره «رسمی» موجود در کتاب *صفوة الصفا تصحیح غ. طباطبایی* مجد به این صورت است: «شیخ صفی‌الدین ابوالفتح اسحاق بن الشیخ امین‌الدین جبرائیل بن الصالح بن قطب‌الدین ابوبکر بن صلاح‌الدین رشید بن محمد الحافظ لکلام الله بن عواض بن پیروز الکردی السنجانی پیروزشاه زرین‌کلاه بن محمد شرف‌شاه بن محمد بن حسن بن محمد بن ابراهیم بن جعفر بن محمد اسماعیل بن محمد بن

احمد اعرابی بن ابومحمد قاسم بن ابوالقاسم حمزه بن الامام الهمام موسی الکاظم^{۴۷} تا جایی که شجره‌نامه نشان می‌دهد، تفاوت با ذکر نسب مشایخ اردویل تنها در بخش‌های زیر دیده می‌شود: «محمد شرفشاه» و «محمد اسماعیل». در نمودار شجره‌ای ما به ترتیب «محمد بن شرفشاه» و «محمد بن اسماعیل» آمده و «احمد بن احمد» به جای «محمد» نوشته شده‌اند. این نوع اختلافات در تمامی شجره‌نامه‌ها مرسوم هستند و بنابراین، هر دو شجره باید یک‌سان در نظر گرفته شوند. بنابراین، حال می‌توان گفت که شجره «اصلی» صفویان که نسب آنان را از [امام] موسی الکاظم [ع] و فرزندش حمزه می‌داند، حداقل چند دهه پیش از تأسیس حکومت سلسله‌ای شان بوده است. در دو نوشته توضیحی همراه با شجره‌نامه اصلی، دختر «علی بن عثمان» به جای خدیجه، مادر معروف آق‌قویونلوی شیخ حیدر آمده کسی که خواهر اوزون حسن بن علی بن قره عثمان بود. نوشته دیگر که قبر صدرالدین را در اورشلیم می‌داند، به نظر می‌رسد اشتباه ساده‌ای را مرتکب شده است. این خواجه‌علی است که قبرش در اورشلیم است، نه صدرالدین.

همچنین بحث مختصری درباره نام‌هایی که به نظر می‌رسد بعدها به شجره‌نامه اضافه شده باشند، ضروری به نظر می‌رسد. موقعیت شیخ عبدالرحمن که در نمودار شجره‌ای ما به عنوان پسر ابراهیم و برادر جنید معرفی شده است، با آنچه در منابع دیگر یافته‌ایم، نمی‌خواند. عبدالرحمان یکی از برادران ابراهیم بود، همان‌طور که جعفر در واقع این چنین بود. موقعیت اشتباه جعفر در نمودار اصلی ممکن است این، جا بجایی را ایجاد کرده باشد. ضمناً آخرین نام در شجره پسران ابراهیم، یعنی «شیخ‌شاه» نیز نام پسر او نبوده و نام مستعار خود ابراهیم است.

نمودار شجره‌ای ذکر نسب مشایخ اردویل که فقط حدود یک سوم صفحه نسخه کتابخانه بریتانیا به شماره ۱۴۰۶ را اشغال می‌کند، بی‌شک یک قطعه مدرک معاصر با ارزش برای تصدیق گردش این شجره «رسمی» حدود سه تا چهار دهه پیش از تأسیس حکومت صفوی می‌باشد.^{۴۸}

همان‌گونه که در شجره‌نامه دیده می‌شود، موسوی نجفی در عنوان شجره‌نامه «مشایخ اردویل» را نوشته و همگی این مشایخ را دارای سیادت و از فرزندان امام موسی کاظم [ع] معرفی می‌نماید. پس دهه‌ها پیش از تأسیس سلسه صفوی، در ادبیات نسابه‌ها اشخاص

سید را شیخ نیز می‌گفته‌اند و این هم دلیل دیگری برای رد ادعای کسروی است که می‌نویسد: «چون شیخ صفی‌الدین فقط با لقب شیخ خوانده شده و نه سید، پس سید نبوده است.»

پیشینه تاریخی سیادت صفویان

در مورد پیشینه سیادت صفویان، مورخان دانشگاه کمبریج می‌نویسند:

در قدیمی‌ترین نسخ کتاب صفوة الصفا که نمی‌تواند از افزودنی‌های دوره حاکمیت

صفوی باشد، می‌یابیم که شیخ صفی‌الدین گفته است در نسب ما سیادت است.^{۴۹}

درباره شیخ صدرالدین پسر شیخ صفی‌الدین نیز گفته شد که ناصر بخارایی به سیادت وی تصریح کرده است.

اسنادی در دست است که نشان می‌دهد چند ده سال قبل از تشکیل دولت صفوی، سلاطین و پادشاهان دشمن با آن خاندان، سیادت اعقاب شیخ صفی‌الدین را پذیرفته بودند. در کتاب معروف منشآت السلاطین که در واقع، مجموعه‌ای از رونوشت نامه‌های دولتی (عثمانی، ایرانی و...) است و توسط فریدون بیگ، ملقب به توفیقی در سال ۹۸۲ق جمع‌آوری شده و در سال ۱۲۷۴ق در قسطنطنیه (استانبول) چاپ شده است،^{۵۰} نامه‌ای از شیروان شاه خلیل‌الله نقل شده که در آن، وی جنید، پدر حیدر (جد شاه اسماعیل) را از زمره سادات شمرده است.^{۵۱}

جنید در رأس پیروانش برای جهاد با کفار به گرجستان، داغستان و چرکسان که هنوز جمع زیادی غیرمسلمان و بت‌پرست داشتند، رفت و در نبرد با شیروان‌شاه که متحد گرجستان بود، در یکی از سال‌های بعد از ۸۶۴ق کشته شد.^{۵۲}

سلطان عثمانی بایزید دوم (حکومت ۸۸۶ - ۹۱۸ق)، شیخ حیدر پدر شاه اسماعیل را سید می‌دانست.^{۵۳} سلطان یعقوب آق‌قویونلو (دایی شاه اسماعیل) که نیروهای اعزامی‌اش به دربند، شیخ حیدر را (که او نیز همانند پدر به جهاد در گرجستان رفته بود) در نبردی خونین در سال ۸۹۴ق به قتل رساندند، در فتح‌نامه خود خطاب به سلطان بایزید عثمانی می‌نویسد: «... شیخ حیدر، نسبت نسبش به خاندان اولیاء و دودمان اصفیاء منتهی بود.»^{۵۴}

اصل نامه سلطان یعقوب آق‌قویونلو به سلطان بایزید عثمانی چنین است:

... سر حلقه ارباب ضلال، شیخ حیدر اگر چه نسبت نسبش به خاندان اولیاء و دودمان اصفیاء منتهی بود، مخالف سایر اخلاف و مغایر طرق اسلاف آن خانواده بود، بدنام‌کننده نكونامی، به قصد غزو گرجستان روانه آن جانب شد و جمعی را به خدعه و تلبیس، رفیق خود ساخته و بعد از آن بنا بر عداوت قدیم که با عالی جناب سلطنت مآب شیروان شاه داشت با فرقه ضاله خود بر سر شیروان شاه غافل، چون بلیه نازل شده و دست ظلم و عدوان به نهب اموال مسلمانان دراز کرده و هر کسی که پیش او آمده از ذکور و اناث و صغار و کبار با اطفال و شیرخواره به هلاکت آورده و آثار کفر و الحاد از گفتار و کردار ایشان پدیدار آمده و عالی جناب (شیروان شاه) استعانت از عساکر نصرت شعار نمود. جمعی از امرا را با سلیمان بیک به اعانت و امداد و دفع اهل بغی و الحاد تعیین فرمودیم ... شیخ حیدر به طرف دربند، باب الابواب متوجه شد و شهر را تصرف کرد. عساکر نصرت با آن قوم یاغی که دوازده هزار کس مسلح بودند، محاربه و مقاتله نمودند. بر زلال شمشیر آبدار، انحاس وجود خبثات هستی ایشان از صفحه زندگانی شسته شد و شیخ حیدر در حین جدال و قتال، مقتول شد. آن فرقه ضال و مجمع ضلال، اعدای شرع نبوی و خصمای طریقه مرتضوی و خارجیان دین و دولت و (دشمن) ملک و ملت بودند.^{۵۵}

سلطان بایزید در جواب چنین نوشت:

...از استیلاء و تغلب فرق بایندریه [نام دیگر آق قویونلوها] - ایدهم الله - برگروه ضاله حیدریه - لعنهم الله و دمرهم - جهانیان را فرحت درفزوده و از اشعه این فتح و فیروزی انجمن روم و شام را نور و صفا درفزود.

لاله صفت صوفی اگر سرکشد با کله سرخ ز فرمانبری
غرقه خون باد کلاه و سرش با دل چون قیر ز یزدان بری^{۵۶}

در ایامی که دولت عثمانی با دولت جوان صفوی سرشاخ نشده بود و طرفین به همدیگر احترام می‌گذاشتند، سلطان بایزید دوم به سیادت شاه اسماعیل و پدراننش معتقد بود. توضیح اینکه جمع زیادی از پیروان شیخ صفی‌الدین در آناتولی می‌زیستند و برای زیارت مدفن وی به اردبیل می‌رفتند، اما از طرف دولت عثمانی به دلایلی این سفر قدغن اعلام شده و مأموران نظامی و سرحدی مانع خروج زوآر از مرزهای امپراتوری شدند. شاه اسماعیل در نامه بسیار محترمانه‌ای از سلطان بایزید خواست اجازه دهد پیروان شیخ صفی همچنان در سفر به اردبیل آزاد باشند.^{۵۷} بایزید در جواب نامه شاه اسماعیل به او این چنین خطاب کرد:

جناب سلطنت مآب، حکومت انتصاب، شوکت قیاب، سعادت ایاب، سیادت انتساب، مبارز السلطنه و الحکومه و العز و الاقبال شاه اسماعیل اسس بنیان عدله و افضاله الی یوم الدین...^{۵۸}

جالب است که با یزید در ادامه نامه، شیخ صفی‌الدین و دیگر شیوخ مدفون در مقبره او را «اولیاء الله» دانسته می‌نویسد:

... حکم فرمودیم که هر فردی از این طبقه [میردان شیخ صفی] در وقتی که داعیه زیارت اولیاء الله - علیهم الرحمه - نمایند، هیچ احدی مانع و دافع نگردند تا طریقه محبت چنانچه دلخواه طرفین و مقصود جانبین است، معمور و دائر گردد.^{۵۹}

مدتی بعد سلطان سلیم (حکومت ۹۱۸ - ۹۲۶ق) که بسیار جسور و سفاک بود، با کشتن پدرش (بایزید) به حکومت عثمانی رسید. مورخان ترک او را «یاووز» به معنای برنده، درنده و قاطع لقب داده‌اند. وی ظرف هشت سال سلطنتش کردستان، دیاربکر، شام، مصر و عربستان را (سال ۹۲۳ق) تصرف کرد. کمی بعد برحرمین (مکه و مدینه) سیادت یافت و خلیفه مصر را مطیع خود کرده، اشیای متعلق به پیامبر اسلام را از او گرفته و حق خلافت را به خود اختصاص داد. از این تاریخ است که سلاطین عثمانی لقب امیرالمؤمنین را اختیار کردند. سلیم در مذهب تسنن متعصب، و در سیاست، سختگیر و زودگش بود. وی دستور داد مخفیانه تعداد شیعیان عثمانی را به دست آورده، آن‌گاه از میان هفتاد هزار شیعه، فرمان قتل عام چهل هزار تن را صادر کرد. همچنین پیشانی بقیه را داغ زده تا شناخته شوند! به احتمال از همان داغی که در قزوین بر پیشانی بزرگان شیعه شهر زده شده بود!

سلطان سلیم چون به فکر حمله و تسخیر ایران افتاد، در نامه‌هایی خطاب به شاه اسماعیل وی را به باد فحش و تکفیر گرفت. در این نامه‌ها از لقب‌هایی، چون «سید» و «اولیاء الله» به هیچ وجه خبری نیست و در عوض، شاه اسماعیل با عناوین تند و زننده‌ای، مانند «ضحاک روزگار، داراب گیر و دار، افراسیاب عهد»،^{۶۰} «صوفی بچه لئیم، ناپاک اثیم، افاک ذمیم سفاک»^{۶۱} و «شاه گمراه زنادقه کافر نژاد»^{۶۲} او را خطاب کرد. همچنین سلیم طی چند نامه از شاه اسماعیل خواست تا (از گرویدن به مذهب تشیع و انتشار و رسمیت آن) استغفار کرده، به مذهب سنی حنفی درآید و نواحی و بلاد (ایران) را با مضافات و متعلقات، تحت سلطه امپراتوری عثمانی درآورد^{۶۳} که در این صورت، «سعادت او را خواهد بود و از نواب کامکاری [سلطان سلیم] غیر از نیکویی و دلجویی و عاطفت و خوش‌خویی نخواهد دید»^{۶۴}

شاه اسماعیل نیز در جواب، ظرفی محتوی مواد افیونی برای سلطان فرستاد؛^{۶۵} کنایه از اینکه آنچه نظر و دستور سلطان است فقط در عالم نشئگی میسور است و لا غیر! نتیجه عملی چنان ادعاهایی و چنین جوابی، جنگ خونین چالدران بود. آری در عالم سیاست و دشمنی، می‌توان بسیاری حقایق را که گذشتگان به گونه‌ای صریح بیان داشته‌اند کتمان کرد و این همان کاری بود که سلطان سلیم انجام داد.

شاه اسماعیل اول، متخلص به خطایی که اولین شاعر از میان شاهان صفوی بوده (غیر از او، شاه تهماسب اول، متخلص به عادل، شاه اسماعیل دوم، متخلص به عادل و شاه محمد خدا بنده، متخلص به فهمی نیز شاعر بودند) و از شاعران بزرگ زبان ترکی آذربایجانی شمرده می‌شود، در اشعاری آشکارا سیادت خود و پدرانش را بیان داشته است و این بیان سیادت، قبل از دستکاری ادعایی در کتاب‌های تاریخی، (از جمله *صفوة الصفوا*) برای سیدنشان دادن صفویان صورت گرفته است. در دیوان شاه اسماعیل چنین می‌خوانیم:

سرور مردان علی نون آلی یم اولادی یم تاج دولدول ذوالفقار شاه مردان منده دور
 آل و اولاد سرور مردان علی هستم تاج دولدول و ذوالفقار شاه مردان پیش من است
 آچارام دین محمد مذهب جعفر یقین لا فتی الآ علی، بو سر پنهان منده دور
 دین محمدومذهب جعفری را رسمیت می‌دهم سر پنهان لا فتی الآ علی پیش من است^{۶۶}

دشمن خطرناک شرقی، ایران یعنی ازبک‌ها نیز که با حکومت صفوی و مذهب تشیع عداوتی خشن و خونین نشان می‌دادند، شکی در سیادت اعقاب شیخ صفی‌الدین نداشتند. در جواب نامه‌ای که عبیدالله خان، پادشاه مقتدر ازبک (م ۹۴۶ق) در تاریخ ۹۲۶ق به شاه تهماسب اول (حکومت ۹۳۰-۹۸۴ق) فرزند و جانشین شاه اسماعیل نوشته، آشکارا به اصل سیادت صفویان اعتراف نموده است. بخش‌هایی از این نامه را کسروی بدون ذکر منبع چنین نقل کرده است:

دیگر نوشته بودند با آل علی هر که درافتاد برافتاد؛ هر که مؤمن و مسلمان است و امید نجات آخرت دارد محبت اصحاب کبار حضرت رسول را از دست نمی‌دهد و حضرت امیرالمؤمنین علی یکی از آن مذکورانند. با اولاد امجاد ایشان مخالفت کردن در تعادل از دیانت و اسلام دور است. اما با آن طایفه [صفویان] مجادله و گفت‌وگو داریم که رفض (تشیع) را اختیار نموده، با وجود آنکه می‌دانند رفض کفر است. این کفر را شب و روز، شعار خود ساخته، دم از اولادی آن بزرگوار می‌زنند. به مضمون کریمه انه لیس من اهلک،

حضرت مرتضی علی از آن نوع فرزندان بیزار است ... مخبر صادق در کلام مجید خود خبر می‌دهد که: «اذا نفخ فی الصور فلا انساب بینهم یومئذ و لا یتسائلون» (مومن، ۱۰۱)؛ در روز جزا پرسش از عمل خواهد بود، از اب و نسب نخواهد بود.^{۶۷}

متأسفانه در ایجاد و افزایش دشمنی بسیار خطرناک ازبکان با دولت صفوی برخی از علمای ایرانی نیز نقش مهمی داشتند. یکی از این علما فضل‌الله‌بن روزبهان خنجی شافعی مذهب (۸۶۲-۹۲۷ق متولد خنج لارستان از توابع شیراز) بود که در دربار سلطان یعقوب آق‌قویونلو حضور داشت و به فرمان سلطان، کتاب *عالم آرای امینی* را نگاشته و در آن مطالبی تند و زننده درباره پدر و جد شاه اسماعیل صفوی نوشت و از همین‌رو به مهاجرت و فرار از وطن مجبور شد و به دربار ازبکان پناه برد. وی همواره محمدخان شیپک و عبیدالله‌خان شیپک را علیه صفویه تحریک می‌کرد. او در حالی که محمدخان ازبک را بحرالعلم و شمس‌العرفان، امام زمان، خلیفه‌الرحمان، ظل‌الله‌الدیان و... می‌خواند، شیعه مذهب را مهدورالدم، و مقاتله با طایفه کلاه سرخ [قزلباش. صفویان] را افضل از مجاهده با کافران افرنج (فرنگ) می‌دانست.^{۶۸} همچنین فضل‌الله روزبهان در تحریک عبیدالله‌خان ازبک برای جنگ با صفویان به وی می‌گفت: «کفار قزل‌برک [سرخ کلاه. صفویان] بیگانگانی هستند که بر بلاد اسلامی و ملک موروثی شما مستولی شده‌اند و باید از ایشان انتقام پادشاهانه بگیری.»^{۶۹}

عثمانیان نیز شاه تهماسب را سید می‌دانستند. شاه سلیمان عثمانی هنگامی که رابطه‌اش با شاه تهماسب حسنه بود، در نامه‌ای وی را با عنوان‌هایی، چون حضرت‌تعالی مرتبت، فلک مکنت، شمسه ایوان عزت، آسمان شوکت و... خطاب کرده و در آخر این نامه چنین به سیادت او تصریح کرده است: «... شوکت و سعادت و بارگاه حشمت و مکنت در عرصه مجد و عزت قائم و اساس دولت و بنیان سیادت به تأیید، مستحکم و دائم باد بالنبی و آل‌الامجاد.»^{۷۰}

همان‌گونه که ملاحظه می‌شود، پادشاهانی چون شیروان شاه و یعقوب آق‌قویونلو (و این دیگر شاهی از درون به حساب می‌آید چون وی دایی شاه اسماعیل بود) سال‌ها قبل از تشکیل حکومت صفوی و احتمال ادعایی دستکاری در متون تاریخی، اصل سیادت فرزندان شیخ صفی‌الدین را پذیرفته بودند. سلاطینی، چون بایزید عثمانی، شاه سلیمان عثمانی و عبیدالله‌خان ازبک نیز به سیادت پادشاهان صفوی و پدران‌شان اعتقاد داشتند. با

وجود این، احمد کسروی بعد از پنج قرن، این سیادت را نمی‌پذیرد! و نویسندگان زیادی نیز تحت تاثیر وی ادعاهای ناصحیحش را بدون بررسی و تجزیه و تحلیل قبول کرده‌اند.

نتیجه‌گیری

بر اساس مستندات و دلایلی که در متن مقاله، تحلیل و بررسی شد، سیادت شیخ‌صفی و فرزندان و فرزندزادگان او حقیقی و واقعی است و چنین نیست که شاه اسماعیل یکم پس از تشکیل حکومت در ایران و یک‌پارچگی آن چون با تهاجم عثمانی از غرب، و ازبکان از شرق روبه‌رو شد، برای به دست آوردن حمایت و پشتیبانی ایرانیان شیعی مذهب در برابر دو حکومت مستبد و مهاجم آن زمان که سنی مذهب بودند، ادعای سیادت کند، بلکه سیادت صفویان ریشه تاریخی و حقیقی داشته است. و البته این بدان معنا نیست که آنان معصوم یا بدون اشتباه و جنایت بوده‌اند، چراکه هر موضوعی را باید در جا و جایگاهش بررسی و تحلیل کرد.

پی‌نوشت‌ها

۱. حسین کاظم زاده ایرانشهر، *سلسله‌النسب صفویه*، ص ۱۰-۱۱.
۲. حمدالله مستوفی قزوینی، *تاریخ گزیده*، ص ۶۷۵.
۳. توکل بن اسماعیل بن بزّاز اردبیلی، *صفوة الصفّا*، ص ۳۴۹-۳۴۸ و ۸۸۶-۸۸۴.
۴. رشیدالدین فضل‌الله همدانی، *مکاتبات رشیدی*، نامه ۴۵، ص ۲۷۰-۲۶۵.
۵. دانشگاه کمبریج، *تاریخ ایران دوره صفویان*، ترجمه یعقوب آژند، ص ۱۰.
۶. توکل بن اسماعیل بن بزّاز اردبیلی، *صفحات مختلف*.
۷. همان، ص ۲۷۹، ۲۸۸، ۳۸۸، ۵۷۶، ۶۴۶ و ۸۸۴.
۸. همان، ص ۱۱۰۶.
۹. همان، ص ۱۱۰۸.
۱۰. احمد بن علی بن عنبه، *نسب شناس و مورخ نامدار از سادات حسنی* (تولد ۷۴۸ هـ ق در حله عراق، وفات ۸۲۸ در کرمان) سفرهای بسیاری به ایران و خراسان بزرگ کرد و در سال ۷۷۶ ق به سمرقند رفت و با امیر تیمور گورکان (حکومت ۷۷۱-۸۰۷ هـ ق) دیدار نمود. سفرهای او علاوه بر سیاحت و زیارت، حتماً به قصد گردآوری اخبار انساب طالبین و تحقیق و تکمیل مطالعات نسب شناختی هم بوده است. از کتاب‌های او این موارد را می‌توان برشمرد: *عمدة الطالب فی انساب آل ابی طالب*، *الفصول الفخریة فی الاصول البریة* (ترجمه مختصر *عمدة الطالب*، *التحفة الجلالیة فی انساب الطالبیة* (به فارسی در نسب شناسی سادات است)، *بحر الانساب فی نسب بنی هاشم*، *تاریخ کبیر* (ثبت رویدادهای تاریخی به گونه سالشمار تا سال ۷۰۰ هـ ق).
۱۱. ابن عنبه، *عمدة الطالب فی انساب آل ابی طالب*.
۱۲. دخترهای امام عبارت بودند از: ام عبدالله، قسیمه، لبابه، ام جعفر، امامه، کلثوم، محموده، زینب، رقیه، آمنه، فاطمه و ... *مصحح کتاب عمدة الطالب*، اسامی تمام دخترهای امام را در پاورقی ص ۱۹۶-۱۹۷ آورده است.
۱۳. ابن عنبه، همان، ص ۱۹۷-۱۹۶.
۱۴. حسین کاظم زاده، همان، ص ۱۱-۱۰.
۱۵. احمد کسروی، همان، ص ۶۴.
۱۶. نقیب، جمع آن نقبا: اشخاصی که وظیفه‌شان شناخت افراد خاندان‌های مهم بود. در واقع آنان رابط حکومت با افراد این خاندان‌ها بودند. پس هر نقیبی نسابه (نسب شناس) هم محسوب می‌شد.
۱۷. ابن عنبه، همان، ص ۲۲۹-۲۲۶.
۱۸. همان، ص ۲۲۹ به بعد.
۱۹. تقی‌الدین احمد بن علی مقریزی، *النزاع و التخاصم*، ترجمه سید جعفر غضبان، ص ۱۵۱.
۲۰. شیخ صفی و تبارش، ص ۵۴. کسروی سپس نام ده تن از صوفیان را که لقب سید داشتند ذکر می‌کند مانند: سیدجمال‌الدین تبریزی، سیدمحمد مشعشع، امیر قاسم و ...
۲۱. لغت نامه دهخدا، ذیل شاه.
۲۲. احمد کسروی، همان، ص ۵۴.

۲۳. ابن‌عنه، *عمدة الطالب*، ص ۲۰۲ و ۲۶۹.
۲۴. همان، ص ۲۰۶.
۲۵. همان، ص ۲۰۶ و ۲۱۶.
۲۶. همان، ص ۲۱۶ و ۲۲۹.
۲۷. همان، ص ۲۰۶ و ۲۱۶.
۲۸. همان، ص ۲۱۳.
۲۹. همان، ص ۲۱۴.
۳۰. همان، ص ۲۲۴.
۳۱. همان، ص ۲۶۰.
۳۲. همان، ص ۲۴۴.
۳۳. همان، ص ۲۴۶.
۳۴. همان، ص ۲۵۰ و ۲۶۳.
۳۵. همان، ص ۲۵۹.
۳۶. همان، ص ۲۶۵.
۳۷. همان، ص ۲۶۶.
۳۸. حسن انوشه، *دانشنامه ادب فارسی*، ص ۱۶۶. دیوان ناصر بخارایی در سال ۱۳۵۳ در تهران به کوشش دکتر مهدی درخشان چاپ شده است.
۳۹. مهدی درخشان، «پیرامون کلمه شیخ و سید»، *دانشکده ادبیان و علوم انسانی دانشگاه تهران*، سال ۲۱، ش ۴، ص ۱۵۹-۱۶۰.
۴۰. لغت نامه دهخدا، ذیل شیخ.
۴۱. مهدی درخشان، «پیرامون کلمه شیخ و سید»، *دانشکده ادبیان و علوم انسانی دانشگاه تهران*، سال ۲۱، ش ۴، ص ۱۵۵-۱۵۴. این مطلب از قلم دکتر مهدی درخشان در مجله گوهر، سال اول، شماره یازدهم و دوازدهم، آذر و دی ۱۳۵۲، ص ۱۱۴۴-۱۱۴۳ نیز چاپ شده است.
۴۲. (Kazuo Morimoto) دانشیار مؤسسه مطالعات عالی آسیا (مؤسسه فرهنگ شرق سابق) دانشگاه توکیو (ژاپن).
۴۳. ک. موری‌موتو (K. Morimoto)، «یادداشت شجره نویسان سید شریف، نسخه کتابخانه بریتانیا به شماره ۱۴۰۶» در *Scritti in onore di Biancamaria Scarcia Amoretti* ج ۳، ویراسته د. بردی (D. Bredi) و دیگران (رم، ۲۰۰۸)، ص ۸۲۳-۸۳۶.
۴۴. فصلنامه Iranian Studies توسط انتشارات روتلج (Routledge) منتشر می‌شود.
۴۵. فاکسیمیل به نسخه‌های چاپ عکسی از کتابهای خطی می‌گویند که به شیوه خاصی تهیه می‌شوند.

۴۶. به نظر نمی‌رسد که موسوی‌نجفی به طور خاص به صفویان متصل بوده باشد. اگرچه در کل نشانه‌هایی از گرایش او به صوفی‌گری وجود دارد ولی هیچ نشانه‌ای از همراهی وی با حکومت صفوی در نسخه ۱۴۰۶ وجود ندارد. ضمناً موسوی‌نجفی به احتمال قوی شیعه اثنی‌عشری بوده نه لزوماً هماهنگ با ریشه‌های مذهبی دو بخش حکومت صفوی به‌طور همزمان. یادداشت دکتر کازوئو موریموتو.
۴۷. توکل بن اسماعیل بن بزّاز اردبیلی، *صفوة الصفا*، ص ۷۰.
۴۸. کازوئو موریموتو، «اولین نشان از سیادت صفویان در کتب انساب»، ترجمه علی خاکپور، *پیام بهارستان*، ش ۱۱، بهار ۱۳۹۰، ص ۲۶۱-۲۴۱. این مقاله در سایت اینترنتی کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی به نشانی: www.ical.ir با عنوان: اولین نسب شناسی علوی صفویان، به تاریخ شنبه ۱۲ تیر ۱۳۹۰ قرار داده شده است.
۴۹. دانشگاه کمبریج، *تاریخ ایران دوره صفویان*، ص ۱۷؛ ابن بزّاز، *صفوة الصفا*، ص ۷۱.
۵۰. محمد معین، *فرهنگ معین*، ج ۶، ص ۲۰۲۹.
۵۱. فریدون بیگ، *منشآت السلاطین*، ج ۱، ص ۳۰۳.
۵۲. پیکولوسکایا و دیگران، *تاریخ ایران از دوران باستان تا پایان سده هیجدهم میلادی*، ص ۴۷۳-۴۷۲.
۵۳. فریدون بیگ، همان، ص ۳۴۵.
۵۴. همان، ج ۱، ص ۳۰۹.
۵۵. همان، ج ۱، ص ۳۱۰-۳۰۹.
۵۶. همان، ج ۱، ص ۳۱۲. کُله سرخ اشاره به کلاه سرخ رنگ صفویان صفوی است که به همین خاطر، قزلباش (سرخ سر) نام گرفتند. هر دو نامه بدون تاریخ است.
۵۷. فریدون بیگ، همان، ص ۳۴۵.
۵۸. همان، ص ۳۴۵.
۵۹. همان، ص ۳۴۶.
۶۰. همان، ص ۳۷۹.
۶۱. همان، ص ۳۷۵.
۶۲. همان، ص ۳۸۱.
۶۳. همان، ص ۳۸۰ و ۳۸۳.
۶۴. همان، ص ۳۸۱.
۶۵. همان، ص ۳۸۵.
۶۶. شاه اسماعیل خطائی، *کلیات دیوان شاه اسماعیل*، به کوشش رسول اسماعیل زاده، ص ۱۳۹.
۶۷. احمد کسروی، همان، ص ۷۱.
۶۸. فضل‌الله روزبهان خنجی، *مهمان‌خانه بخارا (تاریخ پادشاهی محمد شیبانی)*، ص ۴۵.
۶۹. همان، ص ۵۷.
۷۰. فریدون بیگ، *منشآت السلاطین*، ج ۲، ص ۱۳.

منابع

- ابن‌بزآز اردبیلی، توکل بن اسماعیل، *صفوة الصفاء*، تصحیح غلامرضا طباطبایی مجد، تهران، زریاب، ۱۳۷۶.
- اتحاد، هوشنگ، *پژوهشگران معاصر*، تهران، فرهنگ معاصر، ۱۳۷۸.
- ابن عبدربه، احمد بن محمد، *العقد الفريد*، تحقیق محمد سعید العریان، قم، دارالفکر، بی‌تا.
- ابن عنبه، احمد بن علی، *عمدة الطالب فی انساب آل ابی طالب*، تصحیح محمد حسن آل طالقانی، نجف، مطبعه الحیدریه، ۱۳۸۰ق.
- انوشه، حسن، *دانشنامه ادب فارسی*، تهران، دانشنامه، ۱۳۷۵.
- بخارایی، ناصر، *دیوان ناصر بخارایی*، به کوشش دکتر مهدی درخشان، تهران، بی‌نا، ۱۳۵۳.
- براون، ادوارد، *تاریخ ادبی ایران*، ترجمه علی اصغر حکمت، تهران، امیرکبیر، ۲۵۳۷.
- بویل، جی. آ، *تاریخ ایران کمبریج از آمدن سلجوقیان تا فروپاشی دولت ایلخانان (جلد پنجم تاریخ ایران کمبریج)*، ترجمه حسن انوشه، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۶.
- پیکولوسکایا و دیگران، *تاریخ ایران از دوران باستان تا پایان سده هیجدهم میلادی*، ترجمه کریم کشاورز، تهران، پیام، ۱۳۶۳.
- خطائی، شاه اسماعیل، *کلیات دیوان شاه اسماعیل*، به کوشش رسول اسماعیل زاده، تهران، هدی، ۱۳۸۰.
- امام خمینی، روح الله، *تفسیر سوره حمد*، تهران، پیام آزادی، بی‌تا.
- خوافی، فصیح احمد بن جلال‌الدین محمد مجمل فصیحی، تصحیح محمود فرخ، مشهد، کتابفروشی باستان، ۱۳۳۹.
- دانشگاه کمبریج، *تاریخ ایران دوره صفویان*، ترجمه یعقوب آژند، تهران، جامی، ۱۳۸۰.
- دلاواله، پیترو، *سفرنامه پیترو دلاواله (قسمت مربوط به ایران)*، ترجمه شعاع‌الدین شفا، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۸۱.
- رن. فرای، *تاریخ ایران از اسلام تا سلاجقه* (جلد چهارم تاریخ ایران کمبریج)، ترجمه حسن انوشه، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۳.
- روزبهان خنجی، فضل الله، *مهمان‌خانه بخارا (تاریخ پادشاهی محمد شیبانی)*، به اهتمام دکتر منوچهر ستوده، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۱.
- سیوری، راجر، *ایران عصر صفویه*، ترجمه احمد صبا، تهران، کتاب تهران، ۱۳۶۲.
- شوشتری، قاضی نورالله، *مجالس المؤمنین*، تهران، کتابفروشی اسلامی، ۱۳۵۴.
- شیرازی، سلطان الواعظین، *شبهای پیشاور*، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۳۸.
- صفا، ذبیح‌الله، *تاریخ ادبیات در ایران*، تهران، فردوسی، ۱۳۳۸.
- غفاری قزوینی، قاضی احمد، *تاریخ جهان‌آرا*، تهران، کتابفروشی حافظ، ۱۳۴۳.
- فرهانی منفرد، مهدی، *مهاجرت علمای شیعه از جبل عامل به ایران در عصر صفوی*، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۷.
- فریدون بیگ، *منشآت السلاطین*، ترکیه، بی‌نا، ۱۲۷۴ هـ.ق.

- فضل الله همدانی، رشیدالدین، مکاتبات رشیدی، تصحیح دکتر محمد شفیع، لاهور (پاکستان)، بی‌نا، ۱۹۴۵/۱۳۶۴هـ.ق.
- ، جامع التواریخ، به کوشش دکتر بهمن کریمی، تهران، اقبال، ۱۳۶۲.
- فقیهی، علی اصغر، آل بویه، تهران، صبا، ۱۳۶۵.
- قزوینی، زکریابن محمود، آثار البلاد و اخبار العباد، ترجمه عبدالرحمن شرفکندی، تهران، اندیشه جوان، ۱۳۶۶.
- قزوینی، عبدالجلیل، نقض، بعض مطالب النواصب فی نقض بعض فضائح الروافض، تهران، انجمن آثار ملی، ۱۳۵۸.
- کاظم زاده، حسین، سلسله النسب صفویه، تهران، اقبال، ۲۵۳۶.
- کسروی، احمد، شیخ صفی و تبارش، تهران، فردوسی، ۱۳۷۹.
- ، در پیرامون ادبیات، تبریز، احیاء، بی تاریخ.
- ، شعیبگری، بی جا، بی نام، بی تاریخ.
- ، آذری یا زبان باستانی آذربایجان، تهران، نشر و پخش کتاب، ۲۵۳۵.
- کلینی، یعقوب بن اسماعیل، اصول کافی، ترجمه سیدجواد مصطفوی، تهران، نشر فرهنگ اهل بیت، بی تا.
- لاکهارت، لارنس، انقراض سلسله صفویه، ترجمه مصطفی قلی عماد، تهران، مروارید، ۱۳۶۴.
- مجلسی، علامه محمدتقی، رساله اثبات رجعت یا ترجمه چهارده حدیث، رساله خطی.
- ، مجموعه رسائل اعتقادی، مشهد، ۱۳۶۸.
- ، بحار الانوار، تهران، المكتبة الاسلامیه، ۱۳۹۳ هـ.ق.
- درخشان، مهدی، «پیرامون کلمه شیخ و سید»، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، سال ۲۱، ش ۴، زمستان ۱۳۵۳.
- ، «پیرامون کلمه شیخ و سید»، گوهر، سال اول، ش ۱۱ و ۱۲، آذر و دی ۱۳۵۲.
- مدرس، محمد علی، ریحانة الادب، تهران، کتابفروشی خیام، بی تا.
- مزاوی، میشل، پیدایش دولت صفوی، ترجمه یعقوب آژند، تهران، گستره، ۱۳۶۳.
- مستوفی قزوینی، حمدالله، تاریخ گزیده، به اهتمام عبدالحسین نوایی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۲.
- ، حمدالله، نزهة القلوب، به کوشش محمد دبیر سیاقی، تهران، طهوری، ۱۳۳۶.
- مشار، خانابا، مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، بی جا، چاپخانه رنگین، ۱۳۴۰.
- معین، محمد، فرهنگ معین، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۱.
- مقریزی، تقی الدین احمد بن علی، النزاع و التخاصم، ترجمه سیدجعفر غضبان، بی جا، مرتضوی، بی تا.
- نیشابوری، شیخ عطار، تذکرة الاولیاء، تصحیح نیکلسون، تهران، اساطیر، ۱۳۸۳.
- موریموتو، کازوئو، «اولی نشان از سیادت صفویان در کتب انساب مدرکی برای ادعای پیش صفوی سیادت صفویان»، ترجمه علی فاکپور، پیام بهارستان، ش ۱۱، بهار ۱۳۹۰